

تعصب چیست؟ متعصب کیست؟

در زندگی روزمره گاهگاهی اصطلاحات تعصب و متعصب به کار می‌رود و با کاربرد آن مفهومی انتقال داده می‌شود، که معنی عام و عامیانه آن به آسانی قابل تشخیص است؛ احمد نان کوچۀ پایگرد ها را نمی‌خورد، تعصب دارد، متعصب است او از دوکان پایگرد سر کوچه سگرت اش را هم نمی‌خرد و... محمود عضو کلب پیاده رو هاست او چنان به متعلقات و امور مربوط به کلب اش مشتاق و دلبسته است که حتی شنیدن یک حرف اصلاحی را پیرامون کلب اش تحمل ندارد تا چه رسد به انتقاد از آن کلب.

این مفاهیم تعصب و متعصب به سهولت قابل فهم اند ولی وقتی در علوم تحقیقی انسان شناسی و جامعه شناسی به شناسایی تعصب در اندیشه و فکر آدم ها و نمو و رشد آن نظر انداخته شود، بحث جالب و گاهی تکانده را به ما بازگو میکند، چون تعصب باور و رفتار فردی و اجتماعی است که دامنه وسیع ویرانگرانه و مخرب را به دنبال خواهد داشت، لازم دیده شد تا تعصب و بعضی از جوانب اثر گزار آن بر ابعاد متنوع زندگی مورد تتبع و پژوهش قرار گیرد، در این بحث به طور عمده به وجوه تشخیص تعصب و خصایل متعصب و نیز آسیب های که تعصب و حامل آن یعنی متعصب به فرد و جامعه خواهد رسانید، پرداخته خواهد شد، گفته می‌شود که ما تعصب مثبت هم داریم، در این باره هم تذکراتی به عمل خواهد آمد.

وجه تسمیۀ تعصب در زبان عربی ریشه دارد، پیوند این ریشه لغت «عصب» می باشد که با لفظ های عصبی، عصبانیت، عصبه و اعصاب مناسبت دارد.

تعریف تعصب را با محتوای گوناگون رقم زده اند: تعصب به آن رفتار و باور اطلاق می‌شود که بدون کدام دلیل و برهان، شخصی به تمایل یا تفکر معینی به طور سختگیرانه باور داشته و در تحول و تغییر در آن تمایل، انعطاف ناپذیر باشد و یا عکس آن نسبت به کدام تمایل و تفکری بدون ارائه دلیل، خصومت بورزد و در این خصومت ورزی منعطف نه باشد. و یا شخص در تعصب، استقلال و خود ارادیت خود را از دست داده و به گروه و یا تمایل مورد علاقه خود چنان مغروق شود که خودی خود را نیز کنار بگذارد،

آنتونی گیدنز جامعه شناس معروف انگلیسی از اصطلاح تعصب این تعریف را می‌دهد: «تعصب به عقاید یا نگرش های یک گروه در باره گروه دیگر اطلاق می‌شود، تعصب متضمن داشتن عقاید از پیش تصور شده در باره یک فرد یا گروه است که اغلب بر مبنای شنیده هاست نه مدارک و شواهد مستقیم؛ عقایدی که حتی به رغم اطلاعات جدید، در برابر تغییر مقاوم اند...» موصوف در باره تعصب توضیح می‌دهد که؛ افراد ممکن است نسبت به گروه های که خود را متعلق به آنان می‌دانند، تعصبات مثبت داشته باشند و نسبت به دیگران دارای تعصبات منفی باشند کسی که علیه گروه خاصی تعصب دارد از اینکه بیطرفانه سخنان آنها را بشنود، امتناع میکند.

فرق میان «تبعیض» و «تعصب» در آن است که در تبعیض، همان عقاید از قبل تصور شده به فعل و کردار (عملاً) به ملاحظه میرسد، تعصب تفکر تبعیضی است که تاهنوز به عمل در نیامده است و در حد و سطح ذهنی و سوچکنیف قرار دارد، نمود و حضور عملی تعصب ممکن است با صور فاجعه بار روی دهد، یعنی در هیأت «تبعیض» حضور فزینی بیابد که نوع گروهی و جمعی آن خیلی وخیم تشخیص گردیده است. تبارز گروهی تعصب ممکن است نمود خود بزرگ بینی داشته باشد و یا کوچک انگاری دیگران، یا ممتاز انگاری خودی و عقب مانده انگاری گروه دیگر. ولی تحقق فزینی این تعصب به نحوی متظاهر می‌شود که پس آنانی که «کوچک» اند و یا آنانی که «عقب مانده» اند مستحق نصب در این یا آن پُست و جایگاه نمی‌باشند و امتیازاتی که «ممتازان» دارند فقط مال «ممتازان» است و نه حق «عقبمانده ها» و «کوچک ها»، اما قبل از بروز عملی تبعیض این نیت در اندیشه، رفتار و باور ها به صورت دید و دیدگاه در شکل «تعصب» قابل درک و تشخیص می‌باشد.

در فرهنگ عمومی به کسی «متعصب» می‌گویند که در عقاید و رفتارش سخت گیر و غیر قابل انعطاف بوده حاضر به شنیدن نظریات دیگران نباشد. چنین وابستگی فکری و یک دندگی در قلمرو باورها را «تعصب» می‌نامند.

در زبان لاتین نوع تعصب افراطی را با اصطلاح «fanatizim» بیان میکنند که اطاعت چشم و گوش بسته از یک راه و رسم را با همین اصطلاح به افاده می‌گیرند، فاناتیست فقط و فقط خودش را درست و برحق می‌داند و هر ارجحیتی را برای دیگران ممنوع میکند ولو آن ارجحیت کاملاً مشروع و عادلانه باشد.

متعصب خود و متعلقات مادی و معنوی خود را مرجح تر و والاتر از دیگران می‌شمارد و دیگران و متعلقات ایشان را غیر معتبر و پائین می‌شناسد. چون متعصب در بزرگ سازی خود و کهنتر شماری دیگران حائز منطق استدلالی و عقلانی نیست، بیشتر در این مسیر به ادله به دور از محاسبه عقلانیت، قضا و قدری و احکام مطلقه متوسل میگردد، گاهی متعصبین زرنگ و مستعد برای اثبات مرجعیت و بزرگی خود به تفاسیر منجمد و خود

باورانه حقایق نیز دست می یازند، این تعابیر و تفاسیر از نگاه جانبدارانه بودن و صدور احکام فاقد استدلال، مودل ساز و رفتار های مختص به خود تعصب، معلومدار و عریان بوده و تشخیص تعصب زدگی ایشان سهل می باشد. آسیب های زیاد و مختلف را متعصب از داشتن تعصب، متحمل خواهد شد؛ در انقیاد های مقید فکری و باوری که در آن گیر کرده است، باقی مانده و حاضر به پذیرش تحولات نوینی که در دور و بر او پدید می آید، نمی باشد، تعلقی و وابستگی متعصب به تعصب و باور های تعصب آمیزش باعث آن می شود که مقیاس ها و قواعد ارزیابی موصوف از رشد و تحولاتی که روی داده، به دور مانده و تابع همان باور های عقب مانده تعصب زده اش باشد و نتیجه واریسی او از تحولات، جانبدارانه و در حد توجیه همان موقعیت باور های تعصب آمیز او منعکس گردد، اگر تکاملی هم در آن مقیاس های ارزیابی دیده شود، فقط در محدوده و چوکات تعیین شده دیدگاه تعصب زده خواهد بود، وابستگی و ریشه گیری این مقیاس های تعصب آمیز در نزد متعصب، این قواعد را در یک موقعیت تقدیس گونه قرار خواهد داد، موقعیت و درجه ای که قواعد او را غیر قابل بحث، غیر قابل دست زدن و غیر قابل تبصره و تعدیل خواهد گردانید، مودل ها، چوکات ها، دستگیر و حتی شخصیت های مشمول آن مقیاس ها به پدیده های مطلق، ثابت و غیر قابل بحث تثبیت موقعیت خواهند شد، متعصب در این مرحله به تعریف اشیای جدید دور و برش بازم به همان محدوده های دائمی و غیر قابل تغییرش رجوع خواهد کرد.

در نتیجه متعصب و افکار او از تحولات دور و برش متحول و متکامل نه خواهد گردید و او از شناخت آن تحولات و ماحصل آن تحولات بی بهره خواهد ماند و نه خواهد توانست برای انکشاف مادی و معنی زندگی خود از مزایای این تحولات مستفید شود و یا حد اقل در محافظت خود و متعلقات خود از این دستاورد های متحول فائده ببرد، و نه تواند گام به گام با تحولات مادی و معنوی زندگی امروزی پیش برود.

تعصب، متعصب را نه خواهد گذاشت در تحولات دور و بر خود اثرگذار گردد و در این تبادلۀ تغییر همچو یک موجود بی اثر و خنثی اخذ موقع خواهد کرد، متعصب در موضوعات مربوط به حریم تعصبات خود اندک رنج، هیجانی و خشونت مدار است (اریک فروم: دل آدمی) او سعی بر آن دارد که همه آدم های دور پیش خود را در حلقه مریدان باور های تعصب زده اش باورمند سازد، در واقع در فکر آن است که همه مثل او و پیرو او باشند یعنی در یک سان سازی افراد دور و پیش خود اشتیاق بی پایان دارد، خوش دارد که کلیشه و یونیفرم فکری او را همه به تن داشته باشند، ولی از اینکه او در این اهداف خود جز خود انگاری و خود محوری، کدام دلیل و استدلال علمی و عقلایی نه دارد، منزوی می ماند. در زمان حاضر که همه دلیلی و منطقی برای پذیرفتن امری تقاضا می کنند، اشتیاق صرف و خالی متعصب برای جلب دیگران جای را نمی گیرد.

متعصب به شدت از انتقاد نفرت دارد و انتقاد از جانب هرکس که مطرح گردد، از آن احساس ناراحتی کرده و انتقاد را به مثابه اعلان جنگ با خود تلقی می کند، در حالیکه ما در زمانی زندگی میکنیم که گاهی کاملترین محصولات معنوی و مادی بازم حائز کوتاهی های خواهد بود که با دریافت انتقاد و نقد کاملتر و متکاملتر خواهد شد، انتقاد در دوران ما معادله ای شمرده می شود، برای اطمینان از مؤثقت معیاری بودن محصولات و ماحصل کار ها. دیدگاه فارغ از تعصب قابلیت آنرا خواهد داشت تا جوانب سالم و ناسالم و یا ابعاد مؤثر و ابعاد غیر مؤثر یک محصول را بدون نیات سو تشخیص کند.

دوران ما از لحاظ ارزش های عمومی دوران ارزش های حقوق بشری است؛ به این شرح که هر سیاست، هر طرح اجتماعی، هر اثر فرهنگی و هر تحقیق علمی بیشتر مقبول خواهد بود که همین ارزش های حقوق بشری در آن در نظر گرفته شده و نقض نه شده باشد، اما بازم عده ای فارغ از هر صلاحیت علمی و فارغ از هر حسن نیت برای همه انسان ها و فارغ از رعایت اصل برابری تمام افراد بشری و دستاورد های فرهنگی شان، فقط با انرژی و تهیج همین نیروی تعصب به جهاتی از ابعاد مدنیت انسان ها حمله ور می شوند که اصل برابری افراد بشر را جریحه دار می گردانند، اگر درکنه مباحث آنان که در برابر دیگران مطرح میگردند، به دقت بنگریم، درونمایه بحث آنان در این نیت خلاصه خواهد شد که «دیگران بد اند و ما نیک و برتریم» این ادعا برای افکار برخی از نسل ها ممکن بعضاً صحیح تلقی می شد ولی امروز چنین حکمی و دنبال کردن همچو مقصدی از یک بحث فرهنگی بسیار هم، منصفانه و منطبق با ارزش های عمومی روز تشخیص نه خواهد گردید.

از انواع متبارز و خیلی آشنای متعصب، همان متعصبین ایدیولوژیک است که بر اسب افکار ایدیولوژی مشخصی سوار و فقط در دور دایره معینی که دستور ایدیولوژی او است چکر می زنند و هرگونه خروج و نقض آن دایره را گناه و خطا و یا عمل خطا کارانه قلمداد می کنند، شاید تعصب نوعی از نمود برونی باور های ایدیولوژیک باشد که متعصب را مجال خروج از دایره اش را نمی دهد، ممکن است این ایدیولوژی، سیاسی باشد یا باورمدار، یا تباری یا نژادی، فرهنگی یا زبانی و یا هر نوع دیگر، همینکه تعصب در آن برای متحجر نمودن جا گرفت و در فرم تعصب و حامل آن یعنی متعصب، ظهور نمود، پیامد حضور فزینگی آن در فرد تقریباً همسان خواهد بود. انعطاف ناپذیر، کله شخ، مطلق گرا، یک دنده و مشتاق احکام قاطع. که اگر این رفتار ها بعد از کاربرد شیوه های علمی و عقلایی و با تبعیت از نتیجه گیری عالمانه گزیده شود، چندان عیبی نه خواهد داشت، چنانچه حمایت و پشتیبانی معقول و معیاری از ارزش های عمومی و انسانی و پافشاری و پیگیری از آن در زمره تعصب مثبت به حساب می آید. ولی مشکل این است که متعصب بی توجه به تمام ابزار های لازم شناخت های معیاری، مستقیماً به یک دندگی

متوسل می‌شود، در هر حال مشخصه برجسته و علامه فارقة متعصب همان «خود درست نگر ی» و «نادرست انگاری دیگران» است و این خصلت به صورت بنیادی و غیر قابل تغییر در متعصب به وضاحت قابل مشاهده است. متعصب قادر نیست در پدیده‌ها و رفتارهای ا منفی، جهات مثبت را دریابد و به همین صورت در پدیده‌های مثبت جوانب منفی آنرا تشخیص دهد.

آسیب‌های اجتماعی و جمعی تعصب در یک اجتماع چه‌ها خواهند بود؛ اگر در جامعه‌ای آفت تعصب شیوع بزند، این آفت ریشه‌اساسی‌ترین پیوند‌های معنوی آنرا خواهد فرسود، حضور تعصب‌گروه‌های متنوع انسانی را از هم دور خواهد کرد، اصل برابری و تساوی را میان آنان شدیداً صدمه خواهد زد، چشمان‌گروه‌های انسانی آن را طوری خواهد بست که دیگر قادر نه خواهند شد، واقعیت رویداد‌ها و حقیقت آرمان‌ها و حق و انصاف را دیده بتوانند، سؤی اعتماد و سؤی تفاهم در آن جامعه مستولی خواهد گشت، ارزش‌های جمعی دیگر در آن جامعه نمو و رشد نه کرده و یا تولد نه خواهند شد، جامعه آفت زده با تعصب دیگر با ابزار‌های خودش مدارج انسان و انسانیت را تعیین خواهد نمود که در آنجا دیگر از قبول حقوق برابر به همه آدم‌ها خبری نه خواهد بود، آن جامعه از رفتن به صوب یگانگی و یکی شدن و رسیدن به وحدت انسانی محروم خواهد گشت، تعصب چرخ ارتقای جامعه را خواهد شکست و خاک مرده را بر شگوفایی‌اش خواهد پاشید و در نهایت کلان شدن دامنه تعصب به بروز تبعیض خواهد انجامید و در تبعیض هر فرد و هرگروه انسانی فقط و فقط خویش و خویشتن را برتر، مستحق و ممتاز اعلام خواهد کرد و تأریخ خوب به خاطر دارد که این خود بزرگ بینی‌ها به چه عواقبی انجامیده است .

در جامعه که تعصب شیوع بزند، ممکن است این رفتار دشمن صداقت و اعتماد، در همه عرصه‌ها ریشه بدواند، و همه حوزه‌ها را مسموم و زهرآگین نماید، در چنین وضعیتی اطمینان همه به تمام دستاورد‌های تأریخی و علمی و فرهنگی نیز از میان خواهد رفت، آدم‌ها به تمام دستاورد‌های تأریخی، علمی و فرهنگی با شک و تردید نگاه خواهند کرد و چه بسا که فرهنگی متعصبش فرهنگ را به زعم خود توصیفی بدهد که درخفا نیات متعصبانه را دنبال کند، چه بسا که مؤرخ‌اش تأریخ خلق خود را ماهیت متعصبانه‌ای بدهد که با مودل‌های دلخواه خود متناسب بیابد، چه بسا که سیاستمدارش سیاستی را به اجرا بگذارد که نیات مخوف تعصباتش آنرا مناسب تشخیص کند، حقوقدانش تقاسیری از حقوق انسان و شهروندان بدهد که دل پُر تعصب خود را با آن بالای خلق خدا یخ کند و....

اگر ما خانه تعصب را در دل‌های خود خراب نه کنیم تعصب خانه ما را ویران خواهد کرد.

پایان